

ماریو بارگاس یوسا

ترجمه خجسته کیهان

قهرمان عصر ما



بنگاه ترجمه و نشر
کتاب پارسه

زیبایی خیالبافی ما در این است که گمان می‌کنیم هزار تویی هست

و ندی هست.

خورخه لوئیس بورخس

فلیسیتو یاناکه^۱ مالک شرکت ترابری ناریوالا^۲، آن روز صبح مثل همه روزهای هفته، از دوشنبه تا جمعه، پس از نیم ساعت کی گونگ^۳، گرفتن دوش آب سرد و آماده کردن و خوردن صبحانه همیشهگی اش، قهوه با شیر بز همراه با نان برشته و چند قطره عسل چانکاکا^۴، برای رفتن به شرکت خانه را ترک کرد. در مرکز پیورا^۵ زندگی می کرد. در کال آرکیپا^۶ سروصدای شهر بلند بود، پیاده‌روها پر از آدم‌هایی بود که به محل کار یا بازار می رفتند، و یا بچه‌ها را به مدرسه می بردند. چند زن سالخورده هم برای رسیدن به مراسم ربانی ساعت هشت صبح، به کلیسای جامع می رفتند. دستفروش‌ها بساط اجناس شان را پهن

1. Felicito Yanake

2. Narihuala

۳. نوعی نرمش سنتی در چین. — م.

4. Chancaca

5. Piura

6. Arequipa

کرده بودند: آب‌نبات‌های ملاس، آب‌نبات چوبی، چیپس، آمپانادا^۱ و همه‌چیز میان‌وعده؛ و لوسیندو^۲ نابینا از حالا قوطی صدقه را کنار پایش گذاشته، و در گوشه خیابان زیر حفاظ دیوار خانه مستعمراتی جا خوش کرده بود. همه‌چیز درست مثل گذشته‌های دور باقی بود.

با یک استثناء؛ امروز کسی به در چوبی قدیمی خانه‌اش که میخ‌های تزئینی داشت، نزدیک کوبه برنزی، پاکتی نصب کرده بود که بر آن نام گیرنده با حروف درشت نوشته شده بود: *آقای فلیسیتو یاناکه*، و تا آن‌جا که به خاطر داشت، نخستین باری بود که کسی نامه‌ای را به این شکل به در خانه‌اش نصب می‌کرد — مثل احضاریه قضایی یا برگه جریمه بود. معمولاً پستی‌چی نامه‌ها را از شکاف در به داخل می‌انداخت. فلیسیتو پاکت را برداشت، باز کرد و درحالی که لب‌هایش را تکان می‌داد شروع به خواندن کرد.

آقای یاناکه

موفقیت شرکت شما، ترابری ناریوالا، برای پیورا و مردمش مایه سربلندی ست، اما خطرناک هم هست، چون هر شرکت موفق در معرض خطر غارت یا دزدی آدم‌های حسود یا اراذل و اوباش قرار دارد، و همان‌طور که می‌دانید در این‌جا از آن‌ها زیاد داریم. ولی نگران نباشید، سازمان ما مراقبت از شرکت ناریوالا، هم‌چنین خود شما و خانواده محترمتان را در برابر هر گونه واقعه ناخوشایند و تهدید از سوی عناصر جنایتکار برعهده می‌گیرد. مزد این کار ماهانه ۵۰۰ دلار است (چنان‌که می‌بینید برای حفاظت از مایملکتان دستمزد کمی است). در مورد چگونگی پرداخت به زودی با شما تماس می‌گیریم. نیازی نیست که اهمیت رازداری کامل را درباره این موضوع یادآوری کنیم. همه‌چیز می‌بایست بین خودمان باقی بماند.

خدانگهدار شما

۱. نوعی شیرینی خاص کشورهای آمریکای لاتین. — م.

پای نامه به جای امضا، طرح کج و کوله‌ای به شکل عنکبوت نقش بسته بود.

آقای فلیسیتو نامه را چند بار دیگر خواند. دستخط نامه که چند لکه جوهر بر آن خودنمایی می‌کرد، مغشوش بود. فلیسیتو تعجب کرده و خنده‌اش گرفته بود و حس مبهمی به او می‌گفت با شوخی یک آدم کج‌سلیقه روبه‌رو شده است. نامه و پاکت را مچاله کرد و خیال داشت هر دو را در سطل زباله نزدیک لوسیندو نابینا بیندازد که نظرش عوض شد، هر دو را صاف کرد و در جیب گذاشت.

مابین خانه‌اش در کال آرکیپا و دفتر کارش در خیابان سانچز سرو^۱ ده دوازده بلوک فاصله بود. معمولاً در حال پیاده‌روی و قتش را به آمادگی برای ملاقات‌های آن روز اختصاص می‌داد، ولی امروز به نامه عنکبوتی هم فکر می‌کرد، باید آن را جدی می‌گرفت؟ باید نزد پلیس می‌رفت و شکایتی مطرح می‌کرد؟ باج‌خواهان نوشته بودند برای «چگونگی پرداخت تماس می‌گیرند.» بهتر نبود منتظر تماسشان بماند و بعد برود پیش پلیس؟ شاید فقط یک شوخی بی‌معنی برای آزارش بود. البته درست بود که از مدتی پیش جرم و جنایت در پیورا زیاد شده بود؛ می‌گفتند دستبرد زدن به خانه‌ها و زورگیری رواج دارد و حتی کودک‌ربایی از خانواده‌های سفیدپوست در ال‌چیپه و لوس‌اخیدوس^۲ بی‌سروصدا جریان دارد. فلیسیتو آشفته و مردد بود، با این حال دست‌کم از یک چیز مطمئن بود: به‌هیچ‌وجه و تحت هیچ شرایطی حاضر نبود یک سنت به آن گانگسترها بدهد. و بار دیگر مثل زمان‌های دیگر در زندگی‌اش به یاد آخرین حرف‌های پدرش افتاد: «هرگز اجازه نده کسی به تو زور بگوید، پسر. این نصیحت تنها میراثی است که خواهی داشت.» به این پند گوش کرده و هیچ‌وقت اجازه زورگویی به کسی نداده بود. و حالا پس از پنجاه سالگی برای

1. Sanchez Cerro

2. El Chiipe, Los Ejidos

تغییر خیلی دیر بود. چنان غرق این افکار بود که به زحمت به خوآکین راموس^۱ شاعر سر تکان داد و با شتابی بیش تر به راه خود ادامه داد؛ در مواقع دیگر با آن هنرمند سنت شکن که با نگاه خسته و عینک یک چشم همیشگی اش، بز ماده‌ای را که غزال خودش می‌نامید به دنبال می‌کشید و احتمالاً شب را در میخانه‌ای بدنام گذرانده بود و تازه به خانه برمی‌گشت، چند کلمه‌ای رد و بدل می‌کرد.

وقتی به ساختمان شرکت ترابری ناریوالا رسید، اتوبوس‌های سولانا، تالارا، تومبس، چولوکاناس، موروپن، کاتاکائوس، لایونیو، سچورا و بیوار^۲ همگی سر وقت با مسافران کافی رفته بودند، همین‌طور مینی‌بوس‌های چیکلایو^۳ و وانت‌های پیتا^۴. چند نفر هم ایستاده بودند که می‌خواستند بسته‌ای بفرستند یا جدول حرکت بعدازظهر اتوبوس‌ها و مینی‌بوس‌ها را ورنه انداز کنند. منشی اش جوزفیتا^۵ که اندام و نگاهی اغواگر داشت و بلوزهای یقه‌باز می‌پوشید، برنامه ملاقات‌ها و سایر کارهای روز را روی میزش گذاشته بود و در کنارش ترموس قهوه‌ای بود که سراسر صبح تا وقت ناهار را به تدریج از آن می‌نوشید.

جوزفیتا بعد از سلام گفت: «چی شده رئیس؟ چرا این جوری شدید؟ نکند دیشب خواب‌های بد دیده‌اید؟»

فلیسیتو درحالی که کلاهش را برمی‌داشت و کتش را آویزان می‌کرد، گفت: «مشکل کوچکی پیش آمده.» و پشت میز نشست. اما فوراً برخاست، کتش را پوشید و کلاه را بر سر گذاشت، انگار چیز مهمی یادش آمده بود.

درحالی که به طرف در می‌رفت به منشی گفت: «زود برمی‌گردم. می‌روم پاسگاه پلیس تا یک شکایت تنظیم کنم.»

1. Joaquin Ramos

2. Sullana, Talara, Tumbes, Chulucanas, Morropon, Catacaos, La Union, Sechura, Bayovar

3. Chiclayo

4. Pita

5. Josefita